

ساخت: کرمانده سپاه ۲ روسیه
سال تولد: ۱۹۰۰
نام: واسیلی چوویکوف

Vasily

Chuikov



واسیلی چوویکوف فرمانده سپاه ۶۲ روسیه

دفاع با چنگ و دندان

۱۲ نوامبر ۱۹۴۲ دیگر چیزی تا سقوط کامل استالینگراد باقی نمانده بود. سپاه ششم پائولوس، روس‌ها را تا مرز رودخانه‌های ولگا و دان عقب رانده بود. سقوط شهر راه را برای فتح مسکو به دست قوای هیتلر باز می‌کرد. چوویکوف با عجله به مرکز فرماندهی نیکیتا خروشچف، مشاور ارشد استالین، در منطقه «یامی» آن طرف ولگا رفت. مدتی در اتاق بود. بیرون که آمد رنگ صورتش تغییر کرده بود. به همراهانش گفت: برویم. خیلی کار داریم. بعد با نیروهای سوار قایق شد و از رودخانه عبور کرد. به مرکز فرماندهی‌اش در «مامایف کرگن» که رسید معطل نکرد. به افراش گفت: «یا از شهر دفاع می‌کنیم یا در این راه می‌میریم». برخلاف ظاهر عبوسش آدم نسبتاً شوخ طبعی بود، ولی آن شب جدیت از سر و رویش می‌بارید. به فرماندهان جناح‌های مختلف سپاهش دستور داد لازم نیست از او اجازه بگیرند؛ هر کس را که ترسید و خواست عقب‌نشینی کند سریع اعدام کنند. می‌دانست تنها راه نجات استالینگراد یک چیز است: ایستادگی و بس.

واسیلی ایوانوویچ چوویکوف ۱۲ فوریه ۱۹۰۰ در استان تولا نزدیک مسکو به دنیا آمد. در جریان انقلاب روسیه ۱۹۱۷ به ارتش سرخ پیوست. در ابتدا افسری ساده بود، ولی گذر زمان نشان داد برای ساده ماندن به دنیا نیامده است چون خیلی زود به فرماندهی بخش‌های مختلف ارتش رسید.

هنوز چیزی از شروع نبردها برای آزاد کردن استالینگراد نگذشته بود که اژم‌های شدید پوستی سراغ چوویکوف آمد. مجبور بود بیشتر وقت‌ها دست‌هایش را با باند ببندد. ولی او که دهقان زاده‌ای از نسل کارگری شوروی بود به زندگی در شرایط سخت عادت داشت. مشکلات چندان نمی‌توانستند سستش کنند. همین هم بود که شجاعت و حس میهن پرستی او به نیروهایش هم منتقل شده بود. آنها به یقین رسیده بودند با اجرای فرمان‌های فرمانده چوویکوف، می‌توانند مناطق از دست‌رفته را دوباره از چنگ دشمن در آورند.

سرما می‌زدست و رمق‌آلود می‌گرفت، اما چوویکوف می‌دانست اگر بخواهد دست روی دست بگذارد، آنها مثل آب

خوردن از روی جنازه استالینگراد رد خواهند شد؛ چوویکوف قبل از شروع نبرد به نیروهای زیادی آموزش نظامی داده بود، ولی خوب می‌دانست آنجا دیگر «آکادمی نظامی برونز» نیست که بشود با آزمون و خطا کار را پیش برد؛ اشتباه اول می‌تواند اشتباه آخر باشد.

جنگ پرنوسانی بود. هر لحظه اتفاقی می‌افتاد، اما چوویکوف به خوبی می‌دانست باید «سریع و برق‌آسا» به آلمانی‌ها ضرر به بزند؛ همان شیوه‌ای که به آنها کمک کرده بود موانع پیش رویشان را در استپ‌های روسیه جارو کنند و جلو بیایند. استراتژیست ماهری هم بود. درست مثل همتای آلمانی‌اش پائولوس. برای آلمانی‌ها نقشه‌ای داشت که خوابش را هم نمی‌دیدند. به نیروهایش می‌گفت: «آلمانی‌ها را بغل کنید». از آنها می‌خواست تا جایی که می‌توانند به نازی‌ها نزدیک شوند. دستور او برای سربازان روس عجیب بود. این کار در ظاهر بیشتر شبیه خودکشی بود، ولی وقتی از نیت زیرکانه فرمانده‌شان باخبر شدند فهمیدند چه فکر بکری کرده است: نزدیک شدن به سپاه ششم باعث می‌شد حجم آتش توپخانه و بمباران جنگنده‌های نیروی هوایی آلمان (لوفت‌وافه) از ترس کشتن نیروهای خودشان کم شود. مطمئن بود آلمانی‌ها زیر بار چنین ننگی نمی‌روند. می‌خواست از شیوه «بمباران گسترده» آلمان‌ها علیه خودشان استفاده کند. اما برای دشمنش سورپریزهای دیگری هم داشت. به افراش دستور داد در نقاط حساسی مثل شمال استالینگراد، محل کارخانه‌های تراکتورسازی و تولید تسلیحات، تانک‌های آلمانی را وارد «کانال دفاعی ضد تانک» کنند. روس‌ها باید فضا را برای پیشروی پنزرهای آلمانی باز می‌گذاشتند تا آنها با خیالی آسوده پیش بیایند. بعد هم که آنها در آن سرگردانی گیر می‌افتادند با قدرت توپخانه و کونکول مولوتف خوب از خجالتشان در می‌آمدند. نقشه چوویکوف این بود: طعمه باید با پای خودش به دام بیفتد!

چوویکوف روی «حاصلات غافلگیرکننده شبانه» هم تأکید زیادی داشت. می‌دانست آلمانی‌ها شهر را خوب نمی‌شناسند و نیروهای او می‌توانند از تاریکی شب برای شبیخون زدن به آنها نهایت استفاده را ببرند. راهبردهای بی‌نظیر چوویکوف تمامی نداشتند. او به واحدهای توپخانه‌اش دستور داد در کرانه شرقی ولگا مستقر شوند. این کار دو فایده داشت؛ کار مهمات‌رسانی به آنها آسان و سریع‌تر صورت می‌گرفت و سپاه ۶۲ هم می‌توانست آلمانی‌ها را با آتش بی‌وقفه توپخانه زمینگیر کند.

برتری سپاه ۶۲ ادامه داشت تا اینکه حمله سنگین آلمانی‌ها از ۱۴ تا ۲۷ سپتامبر ۱۹۴۲ شوکی اساسی به چوویکوف وارد کرد؛ شوکی آن قدر سنگین که او مجبور شد نیروهایش را بردارد و با عقب‌نشینی سریع از مامایف، آنها را به منطقه «سارتسا جورج» ببرد. وقتی به محل امن رسید به افراش گفت: «اگر آنها یک حمله دیگر این چنینی بکنند کارمان تمام است. می‌رویم آن طرف ولگا!».

غرش جنگ تا هفته دوم اکتبر ۱۹۴۲ ساکت شد، اما از نظر چوویکوف این آرامش قبل از توفان بود. او حدس می‌زد که نازی‌ها می‌خواهند یک حمله در سست و حسابی ترتیب دهند. برای همین با وجود ریسک زیادی که این کار داشت نیروهایش را به بخش



چوویکوف به همراه کرپلوف رئیس ستاد و گاستروف عضو شورای نظامی ارتش روسیه در مرکز فرماندهی سپاه ۶۲ آنها تنها ۸۰۰ متر با دشمن فاصله داشتند

صنعتی شهر در شمال برد تا کمین کنند و به موقع دمار از روزگار نازی‌ها در آورند. حدسش درست بود و ریسکش جواب داد. ۱۹ نوامبر ۱۹۴۲ روزی به یاد ماندنی برای چوویکوف بود، چون نیروهایش توانستند در عملیات اورانوس، سپاه ششم آلمان را که امید اول هیتلر برای فتح استالینگراد و ورود به روسیه بود محاصره کنند. عملیات با رمز «آزیر خطر» شروع شد و روس‌ها در همان اول ماجرا ۸۰ دقیقه تمام و جب‌به‌وجب مواضع آلمانی‌ها را بمباران کردند. بعد هم نیروهای پیاده به راه افتادند. سربازان و رماخت که از شدت سرما و گرسنگی به هیچ چیز جز پیدا کردن غذا و سرپناهی گرم فکر نمی‌کردند وقتی فهمیدند محاصره شده‌اند که دیر شده بود. سپاه ششم و بیشتر یگان‌های سپاه چهارم پنزر که به دستور هیتلر باید «دژ استالینگراد» را درست می‌کردند و برابر روس‌ها می‌ایستادند، در مدت سه روز کنترل شهر را از دست دادند و مجبور شدند دست‌هایشان را به نشانه تسلیم بالا ببرند. ۲۵۰ هزار سرباز آلمانی در یک منطقه ۴۰ در ۵۰ کیلومتری گیر افتادند و ۱۰۰ تانک، ۲۲۰۰ توپ و ۱۰ هزار کامیون نفربر و حمل تجهیزات به دست روس‌ها افتاد.

این یک موفقیت بزرگ بود. با از پا در آمدن پائولوس و مردانش جنگ روی خوشش را به روس‌ها نشان داد. از آن تاریخ آنها توانستند قدم به قدم پیش بروند، آلمانی‌ها را اسیر کنند و شهرشان را پس بگیرند. این شکست نه تنها هیتلر را از رسیدن به چاه‌های نفت قفقاز، سرزمین‌های حاصلخیز اوکراین، منطقه صنعتی پایین رودخانه دنیپر و گسترش نفوذ نازی‌ها در جهان باز داشت، بلکه راه روس‌ها را برای فتح برلین هموار کرد. استالین خیلی به فرماندهانی مثل چوویکوف مدیون بود.

شگفتی بزرگی که چوویکوف در استالینگراد به وجود آورد باعث شد او در سال‌های ۱۹۴۴ و ۱۹۴۵ جایزه «قهرمان اتحاد جماهیر شوروی»، «انجمن لنین» و «انجمن ستاره سرخ» را ببرد. چوویکوف اولین نفری بود که از مرگ هیتلر باخبر شد و آن را به استالین مژده داد. او در ۱۱ مارس ۱۹۵۵ به درجه «مارشال شوروی» ارتقا یافت.

چوویکوف پس از پایان جنگ دوم جهانی، نسبت به کسانی که در استالینگراد جان‌شان را فدا کرده بودند احساس دین می‌کرد. برای همین، به کمیته طراحی مجموعه یادبود جنگ استالینگراد در مامایف کرگن پیوست. خواست جایی را بسازد که وقتی یک روسی برای دیدنش به آنجا می‌رود، بی‌تفاوت از کنارش رد نشود تا فقط چند عکس یادگاری بگیرد؛ خواست مردمش بدانند استالینگراد یا ولگوگراد امروزی‌شان طعمه‌ای بوده که آنها از دهان شکارچی بیرون کشیده‌اند. وقتی چوویکوف در ۱۸ مارس ۱۹۸۲ در سن ۸۲ سالگی از دنیا رفت، تنها سپهبد ارتش سرخ بود که در مسکو خاکش نکرده‌اند. قبر او کنار تپه مامایف است. همان جایی که سخت‌ترین نبردهایش را با آلمانی‌ها تجربه کرد.

چوویکوف پس از پایان جنگ‌های جهانی چند کتاب با موضوع جنگ نوشت که «آغاز راه؛ داستان نبرد استالینگراد»، «از ولگا تا سرخوشی» و «۱۸۰ روز زیر آتش دفاع» از برجسته‌ترین و خواندنی‌ترین آنهاست. او در این کتاب‌ها خاطر‌اتش را از روزها و شب‌های سخت استالینگراد تعریف کرده است.

موفقیت چوویکوف نه تنها هیتلر را از رسیدن به چاه‌های نفت قفقاز، سرزمین‌های حاصلخیز اوکراین، منطقه صنعتی پایین رودخانه دنیپر و گسترش نفوذ نازی‌ها در جهان باز داشت، بلکه راه روس‌ها را برای فتح برلین هموار کرد

